



تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرسین طباطبائی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۵-۱۳۹۴

جلسه پنزدهم؛ دوشنبه ۱۳۹۴/۸/۱۱

۱. صحیحہی حلبی:

و [مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ] بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رَبِاطٍ
عَنِ ابْنِ مُسْكَانٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام الْغُلَامُ لَهُ عَشْرُ سِنِينَ فَيَزَوِّجُهُ أَبُوهُ فِي
صَغَرِهِ أَوْ يَجُوزُ طَلَاقَهُ وَهُوَ ابْنُ عَشْرِ سِنِينَ قَالَ فَقَالَ أَمَّا تَزْوِجُهُ فَهُوَ صَحِيحٌ وَأَمَّا طَلَاقُهُ فَيَنْبَغِي أَنْ
تُحْبَسَ عَلَيْهِ امْرَأَتُهُ حَتَّى يُدْرِكَ فَيَعْلَمَ أَنَّهُ كَانَ قَدْ طَلَّقَ فَإِنْ أَقْرَبَ بِذَلِكَ وَآمَضَاهُ فَهِيَ وَاحِدَةٌ بَائِنَةٌ وَ
هُوَ خَاطِبٌ مِنَ الْخُطَّابِ وَإِنْ أَنْكَرَ ذَلِكَ وَابَى أَنْ يُمَضِّيَهُ فَهِيَ امْرَأَتُهُ قُلْتُ فَإِنْ مَاتَتْ أَوْ مَاتَ قَالَ
يُوقَفُ الْمِيرَاثُ حَتَّى يُدْرِكَ أَيُّهُمَا بَقِيَ ثُمَّ يَخْلِفُ بِاللَّهِ مَا دَعَاهُ إِلَى أَخْذِ الْمِيرَاثِ إِلَّا الرِّضَا بِالنِّكَاحِ
وَ يُدْفَعُ إِلَيْهِ الْمِيرَاثُ.^۱

حلبی می گوید از امام صادق عليه السلام پرسیدم پسر بچه ای ده سال دارد و پدرش در کودکی برای او زن گرفته است، آیا برای او جایز است طلاق همسرش در حالی که پسری ده ساله است؟ حلبی می گوید حضرت فرمودند: اما ازدواجش، صحیح است. اما طلاقش، شایسته است که زنش بر او محبوس شود [یعنی معلق بماند و عروسش نکنند] تا این که غلام درک کند و بفهمد که زنش را طلاق داده است، پس اگر اقرار به طلاق کرد و آن را امضاء کرد، آن زن را یک بار طلاق بائن داده، و آن پسر [اگر دوباره بخواد با او ازدواج کند] یکی از خواستگاران است. و اگر طلاق را انکار کند و آن را امضاء نکند، آن زن هنوز همسرش است ...

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۶، کتاب الفرائض و الموارث، ابواب میراث الازواج، باب ۱۱، ح ۴، ص ۲۲۰ و من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۱۰.

بررسی سند روایت

مرحوم صدوق رحمته الله این روایت را با سند خود از الحسن بن محبوب^۱ نقل می‌کند و باقی روایات هم ثقه‌اند، الا این‌که شبهه‌ای در صحّت سند صدوق رحمته الله به الحسن بن محبوب وجود دارد؛ چراکه نفر اول این سند، فردی است به نام «محمد بن موسی بن المتوکل» که شیخ جناب صدوق رحمته الله است و مرحوم صدوق کثیراً از ایشان نقل می‌کند و برای ایشان طلب رحمت می‌کند، اما متأسفانه در کتب اصلی رجالی، توثیقی در حقش وارد نشده است. و توثیق متأخرین هم مانند سید بن طاوس، علامه رحمته الله و ... چون اجتهادی است، برای ما فایده‌ای ندارد هرچند برای خودشان حجت است، لذا ممکن است عده‌ای به خاطر عدم توثیق محمد بن موسی بن المتوکل، قائل به ضعف سند این روایت شوند.

اما به نظر ما، راهی برای احراز وثاقت ایشان و تصحیح سند وجود دارد و آن این‌که بگوییم علاوه بر این‌که محمد بن موسی بن المتوکل - یا لااقل روایات او - مورد اعتماد جناب صدوق رحمته الله بوده، سید بن طاووس رحمته الله هم در *فلاح السائل*^۲ ادعای اتفاق بر وثاقت ایشان کرده و مرحوم علامه‌ی حلّی^۳ و ابن داود رحمته الله هم ایشان را توثیق کرده‌اند. و نمی‌توان گفت ادعای اتفاق سید بن طاووس رحمته الله، مختص زمان خودش بوده بلکه لااقل در میان قداما باید یک نفر قائل به آن باشد. بنابراین از توثیق این سه بزرگوار و ترحم زیاد جناب صدوق نسبت به ایشان و اعتماد بر روایات او، برای ما اطمینان حاصل می‌شود که فرد ثقه و قابل اعتمادی

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۵۳:

و ما کان فیہ عن الحسن بن محبوب فقد رویتہ عن محمد بن موسی بن المتوکل - رضی اللہ عنہ - عن عبد اللہ بن جعفر الحمیری؛ و سعد بن عبد اللہ، عن أحمد بن محمد ابن عیسی، عن الحسن بن محبوب.

۲. *فلاح السائل و نجاح المسائل*، ص ۱۵۸:

و رواه فی أمالیہ قال حدّثنا موسی بن المتوکل رحمہ اللہ قال حدّثنا علی بن إبراهیم عن أبیہ إبراهیم بن ہاشم عن محمد بن أبی عمیر قال حدّثنی من سمع أباً عبد اللہ الصادق رحمته الله یقول ما أحبّ اللہ من عَصَاهُ ثُمَّ تَمَثَّلَ فَقَالَ:

تَعْصِي الْإِلَٰهَ وَ أَنْتَ تُظَهِّرُ حُبَّهُ
هَذَا مُحَالٌ فِي الْقِيَاسِ بَدِيعٌ
لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقًا لَأَطَعْتَهُ
إِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مُطِيعٌ

أقول و لعل قاتلاً یقول ہذان البیتان لمحمود الوراق. فنقول إن الصادق رحمته الله تمثل بهما و رواة الحديث ثقات بالاتفاق و مراسیل محمد بن أبی عمیر کالمسانید عند أهل الوفاق. أقول و من ذلك ما رویناه بإسنادنا المشار إلیہ.

۳. *رجال العلامة - خلاصة الأقوال*، ص ۱۴۹:

محمد بن موسی بن المتوکل ثقه.

۴. *رجال ابن داود*، ص ۳۳۷:

محمد بن موسی المتوکل ثقه.

بوده است. پس روایت از لحاظ سند صحیح می‌شود.

بررسی دلالت روایت

برخی^۱ از بزرگان گفته‌اند که این روایت یک تفصیل جدیدی بیان می‌کند که طلاق صبی‌ای که به ده سالگی رسیده باشد علی‌الاطلاق صحیح نیست، بلکه متوقف بر امضای بعد از بلوغ است و اگر صبی بعد از این که بالغ شد امضاء نکند، این طلاق فایده‌ای ندارد.

بنابراین این صحیح بین طلاق صبی‌ای که بلغ عشراً، تفصیل می‌دهد و بیان می‌کند فقط در صورتی طلاق او صحیح است که بعد از بلوغ آن را امضاء کند، حال این سؤال پیش می‌آید که نسبت این روایت با جمع مختار ما چگونه است؟

عرض می‌کنیم که این روایت خیلی در بین اصحاب مهجور است - و حتی صاحب جواهر^۲ که احاطه‌ی خوبی بر روایات دارد، این روایت و نیز روایت بعد را در بحث طلاق صبی در جواهر^۳ اصلاً ذکر نکرده است - بدین جهت برخی گفته‌اند تفصیل در این روایت، خلاف اجماع قطعی است؛ چراکه اصحاب یا قائل شده‌اند که طلاق صبی واقع می‌شود و یا قائل شده‌اند که واقع نمی‌شود و قول به تفصیل وجود ندارد.

پاسخ این کلام روشن است و آن این که اولاً: سه قول در بین اصحاب وجود دارد^۴، هرچند قول سوم شاذ است؛ قول اول این که برخی از جمله مشهور متأخرین، قائل به عدم صحت طلاق صبی شده‌اند. عده‌ای تفصیل داده و قائل به صحت طلاق صبی‌ای که بلغ عشراً شده‌اند، و قول سوم این که طلاق صبی مطلقاً نافذ است البته إذا عَقَل، که این قول شاذ می‌باشد.

۱.

۲. [البته صاحب جواهر در باب نکاح، این روایت را ذکر کرده است و آن را صحیح می‌داند:

✓ جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۲۹، ص ۱۴۴:

عن الشيخ فی النهاية و من تبعه العمل بها، بل حکى ذلك أيضا عن الصدوق فی الفقيه و المقنع، بل مال اليه غير واحد من متأخري المتأخرين سيّد المدارك و صاحب الكفاية و المحدث البحراني، بل أیده الأخير بـ

صحيح الحلبي «قلت لأبي عبد الله عليه السلام: الغلام له عشر سنين فيزوجه أبوه في صغره أ يجوز طلاقه و هو ابن عشر سنين؟ قال فقال: أما التزويج فصحيح، و أما طلاقه فينبغي أن تحبس عليه امرأته حتى يدرک، فيعلم أنه كان قد طلق، فإن أقر بذلك و أمضاه فهي واحدة بائنة، و هو خاطب من الخطاب، و إن أنكر ذلك و أبي أن يمضيه فهي امرأته»

الحديث. و إن كان هو كما ترى، و في محكى المختلف تنزيهاها على سكر لا يبلغ حد عدم التحصيل... [.

۳.

ثانیاً: این روایت را مرحوم صدوق در *من لا یحضره الفقیه* نقل کرده و از عبارت ایشان در مقدمه‌ی کتاب که فرموده «من هر حدیثی را در این کتاب نمی‌آورم بلکه آنچه را که بینی و بین الله حجت است و طبق آن فتوا می‌دهم می‌آورم»، استفاده می‌شود که ظاهراً ایشان مطابق این روایت فتوا داده است. و این که گفته شده مرحوم صدوق بعداً از این مبنا رفع ید کرده، می‌گوییم: بله، اگر در مواردی احراز شود که از این مبنا رفع ید کرده‌اند، نمی‌توان ملتزم شد که فتوای ایشان مطابق آن است، اما در مورد این روایت احراز نمی‌کنیم که از مبنای خود رفع ید کرده باشند. بدین جهت با توجه به شهادت محکمی که ایشان در مقدمه‌ی کتاب بیان کرده‌اند، خیلی مشکل است که از تفصیل در این روایت رفع ید کرده و آن را به صرف ادعای مخالفت با اجماع، کنار بگذاریم.

نظر مختار در جمع بین صحیح‌ی حلبی و روایات سابق

اما به نظر می‌رسد که می‌توان این صحیح‌ه را به گونه‌ی معنا کرد که نه تنها منافات با صحت طلاق صبی نداشته باشد، بلکه قسمتی از روایت آن را نیز تایید می‌کند و قسمت دیگر روایت تقیه صادر شده است.

اما این که روایت صحّت طلاق صبی ده ساله را تایید می‌کند از این جهت است که روایت می‌فرمود اگر صبی بالغ شد و اقرار به طلاق کرد و آن را امضاء کرد (فَإِنْ أَقَرَّ بِذَلِكَ وَ أَمْضَاهُ) طلاقش نافذ است، در این جا «أَقَرَّ» و «أَمْضَاهُ» را به یک معنا بگیریم، یعنی اقرار کند که طلاق در همان زمان واقع شده است نه این که با اجازه طلاق تصحیح شود.^۱ شاهد این مطلب هم آن است که طلاق در صورتی صحیح است که در حضور عدلین واقع شده باشد، خب اگر طلاق در حضور عدلین بوده، معمولاً نمی‌توان آن را انکار کرد چون شاهد موجود است، پس معنایش این است که این طلاق واقع شده است [که با ضمیمه‌ی روایت صحیحی که بیان می‌کرد طلاق صبی «إذا بلغ عشرًا» نافذ است، حمل بر نفوذ طلاق صبی از ده سالگی

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲:

... فَأَجَبْتُهُ أَدَامَ اللَّهُ تَوْفِيقَهُ إِلَى ذَلِكَ لِأَنِّي وَجَدْتُهُ أَهْلًا لَهُ وَ صَنَّفْتُ لَهُ هَذَا الْكِتَابَ بِحَذْفِ الْأَسَانِيدِ لِئَلَّا تَكْثُرَ طُرُقُهُ وَ إِن كَثُرَتْ فَوَائِدُهُ وَ لَمْ أَقْصِدْ فِيهِ قَصْدَ الْمُصَنِّفِينَ فِي إِبْرَادِ جَمِيعِ مَا رَوَوْهُ بَلْ قَصَدْتُ إِلَى إِبْرَادِ مَا أَتَى بِهِ وَ أَحْكَمُ بِصِحَّتِهِ وَ أَعْتَقِدُ فِيهِ أَنَّهُ حُجَّةٌ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَ رَبِّي تَقَدَّسَ ذِكْرُهُ وَ تَعَالَتْ قُدْرَتُهُ وَ جَمِيعُ مَا فِيهِ مُسْتَخْرَجٌ مِنْ كُتُبٍ مَشْهُورَةٍ عَلَيْهَا الْمُعْوَلُ وَ إِلَيْهَا الْمَرْجِعُ مِثْلُ كِتَابِ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ السَّجِسْتَانِيِّ وَ كِتَابِ عُيَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيِّ الْحَلَبِيِّ وَ كُتُبِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارِ الْأَهْوَازِيِّ وَ كُتُبِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ وَ نَوَادِرِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى - وَ كِتَابِ نَوَادِرِ الْحِكْمَةِ تَصْنِيفِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عُمَرَ الْأَشْعَرِيِّ وَ كِتَابِ الرَّحْمَةِ ...

۲. گرچه تا مقداری خلاف ظاهر است، صرف نظر از قرائن خارجی.

می‌شود].

اما این قسمت از روایت که می‌فرماید «تُحَسَّ عَلَيْهِ امْرَأَتُهُ حَتَّى يُدْرِكَ» تقیه صادر شده است؛ چون عامه قائلند که در چنین طلاق، زن مطلقه نمی‌شود و شاید خیلی از آن‌ها قائلند که اگر صبی بعد بلوغ، طلاق را تایید کرد، طلاق از همان زمان واقع می‌شود، و حضرت در این قسمت برای در امان ماندن خود و شیعیان از شرّ ظالمین عامه، تقیه چنین فرموده‌اند.

بنابراین با توجه به روایاتی که بیان می‌کرد طلاق صبی «اذا بلغ عشر سنین» صحیح است علی الاطلاق، این بخش روایت را حمل بر تقیه می‌کنیم؛ زیرا این که می‌فرماید زن معلق می‌ماند و به حسب ظاهر بعض روایات دیگر در این مدت نفقه‌ای هم به او تعلق نمی‌گیرد و حق ازدواج هم ندارد، خیلی با مذاق شارع سازگار نیست.

پس اگر کسی به این اطمینان رسید که این بخش روایت تقیه صادر شده است، آن را کنار می‌گذارد، اما اگر به این اطمینان نرسید، باید احتیاط کند و به این روایت علی نحو الاحتیاط عمل کند.

۲. روایت برید الكناسی:

وَعَنْهُ [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى] عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخُرَّازِيِّ عَنْ بُرَيْدِ الْكُنَّاسِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَتَى يَجُوزُ لِلأَبِ أَنْ يُزَوِّجَ ابْنَتَهُ وَ لَأَ يَسْتَأْمِرَهَا؟ قَالَ: إِذَا جازَتْ تِسْعَ سِنِينَ فَإِنْ زَوَّجَهَا قَبْلَ بُلُوغِ التَّسْعِ سِنِينَ كَانَ الْخِيَارُ لَهَا إِذَا بَلَغَتْ تِسْعَ سِنِينَ ... قُلْتُ لَهُ جُعِلَتْ فِدَاكَ فَإِنْ طَلَّقَهَا فِي تِلْكَ الْحَالِ وَ لَمْ يَكُنْ قَدْ أَدْرَكَ أَيْ جُوزَ طَلَاقُهَا؟ فَقَالَ: إِنْ كَانَ قَدْ مَسَّهَا فِي الْفَرْجِ فَإِنَّ طَلَاقَهَا جَائِزٌ عَلَيْهَا وَ عَلَيْهِ وَ إِنْ لَمْ يَمَسَّهَا فِي الْفَرْجِ وَ لَمْ يَلِدْ مِنْهَا وَ لَمْ تَلِدْ مِنْهُ فَإِنَّهَا تُعْزَلُ عَنْهُ وَ تُصِيرُ إِلَى أَهْلِهَا فَلَا يَرَاهَا وَ لَا تَقْرُبُهُ حَتَّى يُدْرِكَ فَيَسْأَلُ وَ يُقَالُ لَهُ إِنَّكَ كُنْتَ قَدْ طَلَّقْتَ امْرَأَتَكَ فَلَانَةَ فَإِنْ هُوَ أَقْرَبُ بِذَلِكَ وَ أَجَازَ الطَّلَاقَ كَانَتْ تَطْلِيقَةً بَائِنَةً وَ كَانَ خَاطِبًا مِنَ الْخُطَّابِ.^۲

۱.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۰، کتاب النکاح، أبواب عقد النکاح و أولیاء العقد، باب ۶، ج ۹، ص ۲۷۸ و تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۳۸۲: و عَنْهُ [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى] عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخُرَّازِيِّ عَنْ بُرَيْدِ الْكُنَّاسِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَتَى يَجُوزُ لِلأَبِ أَنْ يُزَوِّجَ ابْنَتَهُ وَ لَأَ يَسْتَأْمِرَهَا قَالَ إِذَا جازَتْ تِسْعَ سِنِينَ فَإِنْ زَوَّجَهَا قَبْلَ بُلُوغِ التَّسْعِ سِنِينَ كَانَ الْخِيَارُ لَهَا إِذَا

برید الكناسی می گوید خدمت امام باقر علیه السلام عرض کردم چه موقع پدر می تواند دختر خود را تزویج دهد و از او نظر نخواهد؟ حضرت فرمودند هرگاه به نه سالگی برسد. پس اگر قبل از نه سالگی او را تزویج دهد، وقتی که دختر به نه سالگی رسید حق خیار فسخ دارد^۱ ... خدمت حضرت عرض کردم: فدایتان شوم! اگر غلام در حال صباوت همسر خود را طلاق دهد و مدرک نشده باشد آیا طلاقش نافذ است؟ حضرت فرمودند: اگر غلام همسر خود را وطی کرده باشد و طلاق دهد، این طلاق هم برای او و هم برای همسرش نافذ است، ولی اگر همسرش را وطی نکرده باشد و از او لذت نبرده و همسرش نیز از او لذت نبرده باشد، زن را از پسر جدا کرده و به سوی اهلس می فرستند تا زن را نبیند و زن هم به او نزدیک نشود تا زمانی که پسر بالغ شود و از پرسیده شود که تو همسرت فلانی را طلاق داده ای، اگر پسر به آن اقرار کند و آن طلاق را جایز دانست، یک طلاق بائن محسوب می شود و [اگر دوباره بخواهد با آن زن ازدواج کند] مانند یکی از خواستگاران می باشد.

این روایت از لحاظ سند به خاطر برید الكناسی - کناسه نام محله ای در کوفه است - که توثیق ندارد ناتمام است.

تلاش برخی برای تصحیح سند روایت و مناقشه در آن

صاحب وسائل علیه السلام این روایت را از برید الكناسی نقل کرده است، اما همان طور که در هامش وسائل ذکر شده^۲، در مصادر یعنی تهذیب^۳ و استبصار^۴، «یزید الكناسی» وجود دارد که برای ایشان نیز توثیقی در کتب

بَلَعَتْ تِسْعَ سِنِينَ قُلْتُ فَإِنْ زَوَّجَهَا أَبُوهَا وَلَمْ تَبْلُغْ تِسْعَ سِنِينَ فَبَلَّغَهَا ذَلِكَ فَسَكَتَتْ وَلَمْ تَأْبَ ذَلِكَ أَيْ جَوَزُ عَلَيْهَا قَالَ لَيْسَ يَجُوزُ عَلَيْهَا رِضَى فِي نَفْسِهَا وَلَا يَجُوزُ لَهَا تَأْبٌ وَلَا سَخَطٌ فِي نَفْسِهَا حَتَّى تَسْتَكْمَلَ تِسْعَ سِنِينَ وَإِذَا بَلَّغَتْ تِسْعَ سِنِينَ جَازَ لَهَا الْقَوْلُ فِي نَفْسِهَا بِالرِّضَا وَالنَّسَائِي وَجَازَ عَلَيْهَا بَعْدَ ذَلِكَ وَإِنْ لَمْ تَكُنْ أَدْرَكَتْ مُدْرَكَ النِّسَاءِ قُلْتُ أُمَّ فَتَقَامُ عَلَيْهَا الْحُدُودُ وَتُؤَخَذُ بِهَا وَهِيَ فِي تِلْكَ الْحَالِ وَإِنَّمَا لَهَا تِسْعَ سِنِينَ وَلَمْ تُدْرِكْ مُدْرَكَ النِّسَاءِ فِي الْحَيْضِ قَالَ نَعَمْ إِذَا دَخَلَتْ عَلَى زَوْجِهَا وَلَهَا تِسْعَ سِنِينَ ذَهَبَ عَنْهَا الْيَتَمُ وَدُفِعَ إِلَيْهَا مَالُهَا وَأَقِيمَتِ الْحُدُودُ التَّامَّةُ عَلَيْهَا وَلَهَا قُلْتُ فَالْعُلَامُ يَجْرِي فِي ذَلِكَ مَجْرَى الْجَارِيَةِ فَقَالَ يَا أَبَا خَالِدٍ إِنَّ الْعُلَامَ إِذَا زَوَّجَهُ أَبُوهُ وَلَمْ يُدْرِكْ كَانَ بِالْخِيَارِ إِذَا أَدْرَكَ وَبَلَغَ خَمْسَ عَشْرَةَ سَنَةً أَوْ يُشْعِرُ فِي وَجْهِهِ أَوْ يُنْبِتُ فِي عَانَتِهِ قَبْلَ ذَلِكَ قُلْتُ فَإِنْ أَدَخَلَتْ عَلَيْهِ امْرَأَتَهُ قَبْلَ أَنْ يُدْرِكَ فَمَكَتَ مَعَهَا مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ أَدْرَكَ بَعْدَ فِكْرِهَا وَتَابَاهَا قَالَ إِذَا كَانَ أَبُوهُ الَّذِي زَوَّجَهُ وَدَخَلَ بِهَا وَلَدَّ مِنْهَا وَأَقَامَ مَعَهَا سَنَةً فَلَا خِيَارَ لَهُ إِذَا أَدْرَكَ وَلَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَرُدَّ عَلَى أَبِيهِ مَا صَنَعَ وَلَا يَحِلُّ لَهُ ذَلِكَ قُلْتُ فَإِنْ زَوَّجَهُ أَبُوهُ وَدَخَلَ بِهَا وَهُوَ غَيْرُ مُدْرِكٍ أَوْ تَقَامَ عَلَيْهِ الْحُدُودُ وَهُوَ فِي تِلْكَ الْحَالِ قَالَ أَمَّا الْحُدُودُ الْكَامِلَةُ الَّتِي يُؤَخَذُ بِهَا الرَّجُلُ فَلَا وَ لَكِنْ يُجْلَدُ فِي الْحُدُودِ كُلِّهَا عَلَى قَدَرِ مَبْلَغِ سِنِهِ يُؤَخَذُ بِذَلِكَ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَمْسَ عَشْرَةَ سَنَةً وَلَا تَبْطُلُ حُدُودُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَلَا تَبْطُلُ حُقُوقُ الْمُسْلِمِينَ فِيمَا بَيْنَهُمْ قُلْتُ لَهُ جُعِلَتْ فِدَاكَ فَإِنْ طَلَّقَهَا فِي تِلْكَ الْحَالِ وَلَمْ يَكُنْ قَدْ أَدْرَكَ أَيْ جَوَزُ طَلَّاقُهَا فَقَالَ إِنْ كَانَ قَدْ مَسَّهَا فِي الْفَرْجِ فَإِنَّ طَلَّاقَهَا جَائِزٌ عَلَيْهَا وَعَلَيْهِ وَإِنْ لَمْ يَمَسَّهَا فِي الْفَرْجِ وَلَمْ يَلِدْ مِنْهَا وَلَمْ تَلِدْ مِنْهُ فَإِنَّهَا تُغْرَلُ عَنْهُ وَتَصِيرُ إِلَى أَهْلِهَا فَلَا يَرَاهَا وَلَا تَقْرُبُهُ حَتَّى يُدْرِكَ فَيَسْأَلُ وَ يُقَالُ لَهُ إِنَّكَ كُنْتَ قَدْ طَلَّقْتَ امْرَأَتَكَ فَلَانْتَهَ فَإِنْ هُوَ أَقْرَبُ بِذَلِكَ وَأَجَازَ الطَّلَاقُ كَانَتْ تَطْلِيقَهُ بَائِنَةً وَكَانَ خَاطِبًا مِنَ الْخُطَابِ.

۱. این قسمت از روایت که می گوید اگر قبل از نه سال ازدواج کرده باشد، حق فسخ دارد و اگر بعد از نه سال باشد حق فسخ ندارد، مطلب شاذی است و جزء مبعدات صدور یا صدور بدون تقیه ای این روایت می باشد.

۲. فی نسخه یزید "هامش المخطوط" و كذلك التهذیبین.

۳. تهذیب / الأحكام (تحقیق خراسان)، ج ۷، ص ۳۸۲:

مادر رجالی ذکر نشده است. اما برخی خواسته‌اند از طریقی دیگر، وثاقت ایشان را اثبات کنند و گفته‌اند: کنیه‌ی یزید الکناسی، ابوخالد است و در میان روایت هم شخصی به نام «یزید ابوخالد القمط الکناسی»^۲ وجود دارد که توثیق شده است، و از آن‌جا که یزید الکناسی هم کنیه‌اش ابوخالد است و هم کناسی است، پس معلوم می‌شود این دو فرد یکی هستند و بعضی هم وقتی روایت و اصحاب امام صادق و امام باقر علیهما السلام را شمرده‌اند، فقط یک نفر را ذکر کرده‌اند با این‌که هر دو معروف بودند. پس معلوم می‌شود یزید الکناسی همان یزید ابوخالد القمط است که توثیق شده است.

اما این استدلال نهایت مفید ظن است و نمی‌توان گفت صرف این‌که اسم و کنیه‌ی هر دو واحد است و بعضی هم فقط یکی از دو عنوان را در اصحاب ائمه علیهم السلام ذکر کرده‌اند، اطمینان پیدا می‌کنیم که این دو یک نفر هستند! این حرف واقعاً مشکل است. مضافاً به این‌که مرحوم برقی^۳ که جزء قدمای از رجالیون است،

أحمد بن محمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن أبي أيوب الخزاز عن يزيد الكناسي قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام متى يجوز للآب أن يزوج ابنته و لا يستأمرها قال إذا جازت تسع سنين فإن زوجها قبل بلوغ التسع سنين كان الخيار لها إذا بلغت تسع سنين.

۱. الإستهصار فيما اختلف من الأخبار، ج ۳، ص ۲۳۷:

أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن أبي أيوب الخزاز عن يزيد الكناسي قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام متى يجوز للآب أن يزوج ابنته و لا يستأمرها قال إذا جازت تسع سنين ...

۲. رجال النجاشي - فهرست أسماء مصنفی الشيعة، ص ۴۵۲:

یزید أبو خالد القمط مولى بنی عجل بن لجیم، کوفی، ثقة، روی عن ابي عبد الله عليه السلام. له كتاب يرويه جماعة. أخبرنا أبو عبد الله بن شاذان قال: حدثنا أبو الحسن علي بن حاتم، عن محمد بن أحمد بن ثابت قال: حدثنا محمد بن بكر بن جناح، عن صفوان، عنه به.

✓ الفهرست (للشيخ الطوسي)، ص ۱۸۴:

أبو خالد القمط، له كتاب و قال ابن عقدة اسمه كنكر، أخبرنا به جماعة عن أبي المفضل عن حميد عن ابن سماعه عنه، و أخبرنا به جماعة عن أبي جعفر بن بابويه عن أبيه عن سعد، و الحميري عن أحمد بن محمد بن محمد بن سنان عنه.

✓ رجال الشيخ الطوسي - الأبواب، ص ۱۴۹:

یزید، یکنی ابا خالد الکناسی.

✓ رجال الشيخ الطوسي - الأبواب، ص ۳۲۳:

یزید، أبو خالد الکناسی.

۳. رجال البرقی - الطبقات، ص ۱۲:

یزید أبو خالد الکناسی.

✓ رجال البرقی - الطبقات، ص ۳۱:

یزید أبو خالد القمط کوفی.

✓ رجال البرقی - الطبقات، ص ۳۲:

أبو خالد الکناسی.

هر دو فرد را ذکر کرده است.

بنابراین چه «برید الکناسی» باشد و چه «یزید الکناسی» نمی‌توان سند روایت را تصحیح کرد.

بررسی دلالت روایت و جمع آن با سایر روایات

این روایت تفصیل دیگری در جواز طلاق صبیّ بیان می‌کند که ربطی به «بلوغ عشر سنین» ندارد، و آن این‌که اگر صبیّ همسر خود را وطی کرده باشد و از او لذت برده باشد، طلاقش نافذ است و الا این طلاق معلق بر بعد از بلوغ است که در صورت اقرار و امضای بعد از بلوغ، ظاهرش این است که طلاق از الآن نافذ است و اگر امضاء و اقرار نکند نافذ نمی‌باشد.

در این روایت هم برخی چنین مناقشه کرده‌اند که این تفصیل، خلاف اجماع قطعی است و لذا آن را کنار می‌گذاریم. اما همان‌طور که اشاره کردیم، التزام به این حرف مشکل است الا این‌که چون سند روایت به نظر ما ناتمام است، می‌توانیم روایت را کنار بگذاریم. با این حال امکان جمع هم وجود دارد و آن این‌که: همان‌طور که صاحب وسائل رحمته اشاره کرده، در فرض وطی که روایت می‌گوید طلاق محقق می‌شود، عرض می‌کنیم وطی و تلذذ از همسر، نشانه‌ی این است که بلوغ محقق شده است و قاعدتاً تلذذ همراه با بلوغ است، اما این‌که راوی فرض کرده «و لم یدرک»، شاید بدین جهت بوده که نسبت به بلوغ غلام غافل بوده است. پس این‌که طلاق واقع می‌شود به این خاطر است که غلام بالغ شده و طلاقش صحیح است. [و اگر این توجیه را هم نپذیرید، می‌گوییم: قسمت اوّل روایت که می‌فرماید در صورتی که دخول محقق شده باشد طلاق نافذ است، با توجه به روایت «بلغ عشر سنین» حمل بر طلاق صبیّ ای می‌شود که به ده سالگی رسیده باشد.]

اما بخش دیگر روایت که بیان می‌کند در صورتی که وطی و تلذذ محقق نشده باشد، مرأه معلق می‌ماند تا این‌که صبیّ بالغ شود، همان جوابی را که در روایت قبل بیان کردیم در این‌جا هم جاری است و آن این‌که قاعدتاً این قسمت از روایت تقیّه صادر شده است.

مضافاً به ضعف سند و احتمال تقیه، مطلب دیگری هم وجود دارد و آن این‌که: صاحب وسائل این روایت را آن‌چنان که در تهذیب شیخ طوسی رحمته آمده است، نقل نکرده بلکه قسمتی از عبارت تهذیب را ساقط کرده است. روایت تهذیب چنین است:

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ عَنِ يَزِيدِ الْكُنَاسِيِّ

قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَتَى يَجُوزُ لِلْأَبِ أَنْ يُرَوِّجَ ابْنَتَهُ وَلَا يَسْتَأْمِرَهَا؟ قَالَ: إِذَا جَازَتْ تِسْعَ سِنِينَ فَإِنْ زَوَّجَهَا قَبْلَ بُلُوغِ التَّسْعِ سِنِينَ كَانَ الْخِيَارُ لَهَا إِذَا بَلَغَتْ تِسْعَ سِنِينَ.^۱

شیخ طوسی رحمته الله فقط همین قسمت از روایت را با سند مذکور از یزید الکناسی نقل می‌کند و ادامه‌ی آن را با این سند نقل نمی‌کند بلکه می‌فرماید: «وَهَذِهِ الزِّيَادَةُ وَجَدْتُهَا فِي كِتَابِ الْمَشِيخَةِ عَنْ يَزِيدِ الْكُنَاسِيِّ قُلْتُ: فَإِنْ زَوَّجَهَا أَبُوهَا...» یعنی شیخ طوسی می‌گوید ادامه‌ی روایت، با سند مذکور به دست من نرسیده است بلکه در نسخه‌ای از کتاب مشیخه‌ی الحسن بن محبوب دیدم و آن را با سند خود نقل نمی‌کنم؛ یعنی سندی به آن ندارم، نه سند مذکور در تهذیب و نه غیر از این سند.

توضیح بیشتر این‌که: «وجادة»^۲ اصطلاحی در نزد محدثین است که اگر روایتی را در کتابی دیده باشند که به آن کتاب سند نداشته باشند، از آن تعبیر به «وجادة» می‌کنند. شیخ طوسی رحمته الله در این جا می‌فرماید ادامه‌ی روایت، با سند مذکور به دست من نرسیده بلکه آن را در نسخه‌ای از مشیخه‌ی الحسن بن محبوب پیدا کردم که سندی به آن نسخه ندارم. بنابراین ادامه‌ی روایت اصلاً سندی ندارد و تفصیل مذکور در آن هم هیچ حجیتی ندارد. بله، اگر مشیخه‌ی الحسن بن محبوب، کتاب شناخته شده و معروفی بود به گونه‌ای که اگر کسی در آن دسّ می‌کرد مشخص می‌شد و روایت هم در آن کتاب با سند صحیح نقل شده بود، می‌توانستیم بگوییم تمام روایت صحیح است و ذیل آن هم قابل اعتماد است، اما احتمال دارد آن نسخه‌ای از مشیخه که شیخ طوسی پیدا کرده و سندی به آن نداشته، نسخه‌ی مدسوسی باشد که این ذیل بعداً به ادامه‌ی روایت اضافه شده باشد و یا سند حسن بن محبوب نسبت به ذیل روایت ناتمام باشد.

بنابراین سند مذکور در تهذیب هیچ ربطی به ادامه‌ی روایت ندارد و علی فرض اثبات وثاقت یزید الکناسی، باز هم نمی‌توان ملتزم به تفصیل مذکور در ذیل شد؛ چراکه ادامه‌ی روایت هیچ سندی ندارد. البته بیان کردیم که علی فرض صحت سند هم، تفصیل مذکور در این روایت ضربه‌ای به جمع مختار نمی‌زند؛ چراکه ظاهراً قسمت اول آن مربوط به غلامی است که بالغ شده باشد و قسمت دیگر آن هم تقیّه صادر شده است. بنابراین مرجع، همان جمعی است که ذکر کردیم.

۱. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۷، ص ۳۸۲.

۲. تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۵، ص ۲۹۶.

الوِجَادَةُ، بالكسر، وهی فی اصطلاح المُحَدِّثِينَ اسمٌ لما أُخِذَ مِنَ الْعِلْمِ مِنْ صَحِيفَةٍ مِنْ غَيْرِ سَمَاعٍ وَلَا إِجَازَةٍ وَلَا مُنَاوَلَةٍ، وَهُوَ مُؤَلَّدٌ غَيْرُ مَسْمُوعٍ، كَذَا فِي التَّقْرِيبِ لِلنَّوَوِيِّ.

والحمد لله رب العالمين

جواد احمدى